

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سیدهاشم سدید  
۳۰ جون ۲۰۱۶

## آیا لغت "ثلاثة" با صفت نسبی عدد ترتیبی "سوم" هم معنی است؟

از نظر خانم "صالحه وهاب" که شاعر است و ادیب و از آرایه های لفظی و معنوی و جستار های وابسته بدان ها و فنون معانی و بیان و بدیع هم باید آگاه باشد و به همین دلیل کم و بیش یک سال پیش از طرف مردی فهمیده تر از خود شان به مقام استادی در ادبیات دری/فارسی ارتقاء داده شده است، آری!

ایشان در عنوان یکی از مقاله های خود در حدود ده روز قبل که یک یا دو روز بعد از نشر آن مقاله عنوان آن را تغییر داد، لغت ثلاثة را معادل صفت نسبی "سومی" قید ترتیبی - یا صفت شمارشی ترتیبی "سوم" نوشته بود.

این ادیب و شاعر، زبان دان و آگاه از قواعد پیدا و پنهان دستور زبان و اصول املاء و انشاء که اینک در مقام مسوول تدوین فرهنگ زبان دری به اصطلاح "قاموس کبیر افغانستان" تکیه زده است، از قضاء و با این مقام فخیم تر از مقام استاد محترم شان، این اولین باری نیست که در شناخت بیجا از حقیقت و باطن کلام مرتکب چنین اشتباه ناصوابی شده است، بلکه در گذشته هم بارها اتفاق افتاده است که تلفظ کلمات را ناقص و معیوب و شکسته نوشته کند، یا مفهوم و معنی آن ها را مانند آنچه در بالا آمده است، منقلب و متحول و متغیر بیان کرده و یا اصلاً خلاف "دستور زبان" کلمات را چنان نابجا و نادرست به کار برده است که بخواهی نخواهی، با آن که بارها گفته ای گم کن، به تو چه، گوشه برای شنیدن و عقلی برای سنجیدن و احساسی برای منفعل شدن نیست، بگذار، خود دانند و نام و اعتبار و حیثیت شاعری و استادی و قدر و شهرت و منزلت استادان شان، قادر به خود داری از نوشتن نمی شوی، چرا که بالاخره زبان، به عنوان یک ارزش عالی و به عنوان امانت و هویت ملی ما، زبان ما هم است و بر ما هم حق دارد و سزاوار نیست ما را که در برابر به پستی گرائیدن، مسخ شدن و از میان رفتن آن و تمسخر دیگران سکوت کنیم و دیده و دانسته بگذاریم که چهار تا انسان بی خیر از آئین سخندانی و سخنرانی و هنجار های زبانی و الزامات لفظ و معنی و قدر و منزلت زبان و رمز و راز کلام هر چه دل شان بخواهد، بکنند و هر چه ذوق نامطبوع و نازیبای شان بیسندد بگویند و بنویسند؛ نه به عنوان قاضی، بلکه به عنوان پاسدار آنچه بخشی عمده ای از هویت ما را تشکیل می دهد و حفاظت از آن جزئی از وظیفه اصلی و ایمانی و وجدانی ماست!

ثلاثة، لغتی است عربی که مطابق به تعریفی که در لغتنامه ها، من جمله در "لغتنامه دهخدا" و "فرهنگ فارسی" نوشته "داکتر محمد معین" از آن یاد شده است، عددی را گویند که نسبت اولش به دومش مانند نسبت دومش به سومش یکی باشد.

معادل لغت دری/فارسی این کلمه "سه گانه" یا "سه تائی"، یعنی چند چیزی که نظیر یا لنگه هم باشند، است، مانند دو یا سه طفلی که در یک زمان از بطن یک زن به دنیا آمده باشد؛ بخش ها، اجزاء یا مراحل "سه گانه" یک متن: ۱- تصمیم برای نوشتن. ۲- پیش نویس. ۳- مرور و بازبینی یا اصلاح و آماده سازی نهائی، یا ۱- مقدمه ۲- متن و ۳- مؤخره یک نوشته؛ اجزای "سه گانه" اتوم: الکترون - پروتون - نوترون؛ ایجاد توازن بین قوای "سه گانه" امنیتی کشور: وزارت دفاع، وزارت داخله و ریاست امنیت ملی؛ تفکیک و استقلال قوای ثلاثه، یا قوای سه گانه دولت: حکومت، پارلمان و قضاء؛ مراحل سه گانه گفتار: چه بگوئیم، به چه ترتیب بگوئیم و چه گونه بگوئیم؛ یا آن گونه که جناب الحاج داکتر "امین الدین سعیدی، سعید افغانی" طی مقاله ای از "تحکیم ارتباط سه گانه در رمضان" در ارتباط "ایمان" نوشته می کنند و...، درحالی که "سوم" صفت شمارشی ترتیب یا قید عدد ترتیب است، مانند چهارم و پنجم و ششم و سائر اعداد ترتیبی دیگر؛ و "سومی" صفتی که به عدد ترتیبی یا قید ترتیبی "سوم" نسبت داده شده است.

"سومی" که خانم "صالحه وهاب" آن را در عنوان مقاله ای برابر با لغت "ثلاثه" به کار برده بود، با افزودن "ی" نسبت، حالت صفت نسبی عدد ترتیبی یا قید ترتیبی "سوم" را به خود گرفته و معنی آن اینست که آنچه از لحاظ ترتیب بعد از عدد دو و قبل از عدد چهار آمده است، منتسب است به عدد ترتیبی یا قید ترتیبی عددی میان این دو عدد که دارای فرق فاحشی ست با سه شیئی که همه ضمن داشتن نسبت با یک دیگر با یک پدیده واحد دیگر نیز نسبت داشته باشند، مانند داشتن ارتباط انسان با خودش، داشتن ارتباط انسان با خدایش و داشتن ارتباط انسان با اجتماعش در اتصال و پیوند به "ایمان"ش.

"صفت نسبی عدد ترتیبی یا قید ترتیبی" که تا حال دستور دانان زبان دری/فارسی در یک ترکیب واحد و پیوسته با هم در دستور زبان آن را مدون و نام گذاری نکرده اند (تا جایی که من اطلاع دارم) به شکل بالقوه در زبان وجود دارد که منسوب به عدد ترتیبی "سوم"، از نظر وصفی همانند صفت نسبی عدد ترتیبی یا قید ترتیبی "اول" و "دوم" و "چهارم"، یعنی اولی و دومی و سومی و... می باشد، درحالی که لغت ثلاثه، عدد "سه" با پساوند "گانه" در زبان دری/فارسی، از ارتباط و نسبت متقابل سه شیء با هم خبر می دهد. لغت "سوم" از نظر ترتیب در مرتبه سه (سوم) قرار می گیرد و از نظر صفت در هیأت "سومی"، صفت نسبی است که برای بیان چگونگی عدد سه که از لحاظ پایه و درجه یا مقام در مقام و یا مرحله و مرتبه سوم قرار گرفته است، به کار برده می شود.

تغییر عنوان اولیه مقاله خانم "صالحه وهاب" که در آن لغت ثلاثه با "سومی" هم معنی پنداشته شده بود، به عنوان دومی، یعنی به: "مژده سومین کار پروژه قاموس کبیر افغانستان"، بدون موجودیت کلمه "ثلاثه" در آن، خود مؤید این حقیقت است که کاربرد لغت ثلاثه در عنوان اول مقاله، مترادف عدد ترتیبی یا قید ترتیبی "سوم" و معادل صفت نسبی عدد ترتیبی یا قید ترتیبی "سومی"، از نظر دستور زبان درست نبوده است؛ در غیر آن خانم "صالحه وهاب" هیچ وقت آن عنوان اولیه را، که در ابتداء برای مقاله خویش انتخاب نموده بود و مقله شان هم با همان عنوان نشر شد، از بالای مقاله خویش بدون توضیح و اعتذار، که یک امرحتمی و اخلاقی برای هر نویسنده است و بدون این که به روی مبارک خود بیاورد، بر نمی داشت؛ یا دوستانش هرگز این توصیه را به او نمی کردند که عنوان اولی را چون غلط است اصلاح و تعویض کند!

موضوع دوم استعمال لغت "اظلام" در جمله آتی الذکر است:

"تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم می کنند..." (قسمت دوم مقاله کودتای پنجم... نوشته حسن شرق).

از سیاق جمله و فحوای کلام بالا چنین بر می آید که لغت "إِظْلَام" در این جمله به معنی جمع ظلم (ظلم ها) که دری/فارسی شده ای لغت "ظلام" به ضم اول است، به کار رفته است.

اظلام معانی مختلفی دارد، ولی هیچ کدام از معانی آن پیوندی با "جمع ظلم" که معنی مفرد آن در زبان دری/فارسی مساوی با جور و بیداد و ستمگری و تجاوز از حد و بی انصافی است و جمع آن در زبان عربی چنان که گفته شد ظلام "zalam" می باشد که از نظر صوتی یا آوا شناختی با جمع ظالم، یعنی ظالمان و ستمکاران و از نظر معنی با "ظلمه"، به فتح اول و دوم یکی است آن گونه که خانم "صالحه وهاب" آن را هم معنی می داند و تداعی می کند، ندارند.

فراموش نباید کرد که یک تعداد زیادی از کلمات، از جمله اسم های معنی و اصطلاحات علمی - فلسفی - دینی - اخلاقی دارای روح و روان، یا باریکی هائی تقریباً نامحسوسی هستند که درک دقیق و تبیین معنی مقرر و معین آن ها در برخی مواردی بسیار لطیف و ظریف و در بعضی از مناسبت هائی از مو باریک تر با کلمات و اندوخته های زبانی محدودی که انسان ها دارند، خالی از مشکل نیستند.

معنی دقیق و ظریف این چنین کلمات که غالباً در فلسفه و دین و اخلاق و علم، و توضیح مجردات یا مقولات ذهنی و یا موضوعاتی که جنبه نظری دارند به کار می روند، به قول دکتر عبدالکریم سروش: "به تیزی چشم باطن و تخیل خلاق و تجربه کشف و توانائی عقلی بی نظیر" نیاز دارد، زیرا زبان، باز هم به قول سروش، " هزار تنگنا دارد و هزاران قید بر معنی می گذارد".

یکی از این تنگنا ها آن است که در بحث های فلسفی - کلامی، یا تشریح مقوله های مجرد و پیچیده ذهنی و مدرکات عقلی، معنی کلمات غالباً نه بر اساس معانی حرفی یا لغوی، بلکه بر حسب مقتضیات ذهنی - عقلی - تاریخی درک و توضیح و تشریح می گردد.

خلاصه سخن این که ما به هیچ وجه نمی توانیم معنی جمع ظلم (ظلم ها) را با "فعل لازم" از کلام "اظلام" استخراج و حمل کنیم!

با این حساب، اگر اشتباهی از یک انسان معمولی در تعریف یک مقوله یا معنی یک کلمه و لغت و یا توضیح یک اصطلاح سر می زند، خردمندان نباید بر او سخت بگیرند، ولی کوتاهی یک "استاد" در کاربرد به مورد و بیان صحیح و دقیق یک لغت یا یک مقوله با تمام جزئیات و باریکی های ژرف معنایی و لغوی آن به عکس چیزی نیست که قابل اغماض و سهل انگاری باشد، به خصوص استادی که مسؤولیت مهم تدوین یک اثر قابل توجه را به دوش داشته باشد!

یکی از استادان زبان و بزرگان جهان ادب و ادبیات، که با تأسف اسمش فراموش شده است، به این عقیده است که *برای انشاء نویسی باید واژه ها را به درستی شناخت و جمله سازی را به خوبی انجام داد*. این سخن کاملاً درست است! همه می دانیم، خصوصاً استادان ما، که کلمه ای بیجا و لغت نادرست همه جمله را مخدوش می کند؛ گاهی حتی آن را بدریخت و بی معنی می سازد.

صرف نظر از این، قاعدتاً آنچه قابل بخشش یا غیرقابل بخشش می باشد ظلم، یعنی جور و جفا و بیداد و ستم روا داشتن است، نه "تاریک شدن شب" که معنی اصلی اظلام می باشد، یا صفائی و آبداری دندان که خانم "صالحه وهاب" نیز و بلاشبیه از کاربرد آن لغت در آن عنوان این معنی منظور شان نبوده است، و یا تحمل ظلم و ستم و بیداد را به شکل داوطلبانه و به طیب خاطر و نفس با توانائی امتناع از آن، که نمی توان آن را، اگر چنین باشد، جور یا بیداد و یا ظلم خواند، زیرا کسی که با توانائی امتناع از ظلم یا جور و ستمی باز هم به قبول ظلم و کشیدن جور و ستم راضی می شود، در واقع، و به هیچ وجه نمی توانیم او را مظلوم و قابل ترحم و دلسوزی بنامیم.

اظلام به معنی درخشش [دندان] از نظر دستوری "اسم مصدر" است، مانند گرایش و فرسایش و همایش، و در معنی تاریک شدن هوا در شروع شب، "مصدر مرکب"، مانند دوست داشتن و خواب دیدن و رنج بردن و... پس استفاده از آن به معنی "درخشش دندان" هم که از معنی "برف" به دلیل سفیدی آن گرفته شده است، با صفت لیاقت "نابخشودنی" غلط فاحش است و هم به معنی "تاریک شدن ها" همراه با این صفت.

من نمی فهمم که مقصود خانم "صالحه وهاب" از "تاریکی های نابخشودنی"، حتی اگر این عبارت نمادین و رمزی یا سمبولیک باشد و او به دلیلی که خود می داند خواسته باشد چنین معنایی را در نوشته اش تلقین کند، چه خواهد بود؟!

ببینیم که استادان راستین زبان و ادب و فرهنگ در باب معنی لغت اظلام چه نظر دارند:

الف - دکتر محمد معین:

۱ - تاریک شدن (شب). ۲ - در تاریکی درآمدن. ۳ - تاریک کردن.

ب - فرهنگ عربی - انگلیسی "ج. ملتون کوان" به نام "معجم اللغة العربية المعاصرة":

اظلام *ezlam*، *gloomy*، به معنی: نیمه تاریک، ابری، گرفته، کم نور و... *darkness*، یعنی تاریکی و ظلمت و تیرگی و...

پ - لغتنامه دهخدا:

الف: تاریک شدن. تاریک گردیدن شب. اظلام شب؛ گسترده شدن تاریکی آن. تاریک گشتن شب.

ب: در تاریکی درآمدن. اظلام قوم؛ در تاریکی درآمدن آنان، فرا گرفتن تاریکی شب آنان را.

ج: درخشیدن دندان. تَلَأُلُو دندان همچو آب صاف و رقیق. نگریستن به دندان ها و دیدن ظلم (به فتحه اول) به معنی آبداری و صفائی و درخشندگی دندان است...

د: ستم کشیدن یا عذاب را تحمل کردن؛ که در واقع معنای عربی "انظلام" یا **تحمل کردن ظلم** را دارد، نه روا داشتن ظلم یا **بر کسی ظلم کردن**! اشاره خانم "صالحه وهاب" در جمله ای که نوشته است، به اظلام نابخشودنی بیگانگان است، یعنی، به زعم ایشان، به ظلم هائی که بیگانگان به کمک یک تعداد اشخاص سست عنصر داخلی بر هموطنان ما روا داشته اند، نه ستمی که هموطنان ما تحمل کرده اند! من از جمله ایشان همین استنباط را کرده ام!

در اینجا یک باریکی دیگر نیز وجود دارد که، هرچند تمام مصدر ها، چون نه زمان دارند و نه شخص، اسم هستند و اظلام را نیز در شکل "ستم کشیدن" می توان جمع بست، اما با افزودن صفت لیاقت "نابخشودنی" به دنبال اظلام و قبل از بیگانگان، جمله از نظر معنی کاملاً روشن است؛ یعنی به کسی ظلم شده است. و قاعداً آنچه غیر قابل بخشش است، همان گونه که خانم "صالحه وهاب" در نظر دارد و می نویسد، ظلم کردن است، نه کشیدن ظلم یا تحمل کردن اذیت و آزار و شکنجه و تعذیب، یا مظلوم واقع شدن، علی الخصوص با طیب خاطر و نفس و با داشتن توانائی امتناع از ظلم.

از دید رجال بزرگ و رادیکال مذهبی و سیاسی، مانند حضرت علی کسانی که ظلم را تحمل می کنند هم در جمله ظالمان به حساب می روند و این سخن از یک نظر کاملاً درست است، اما از نظر شجاعت و مردانگی و دلیری و صلابت و تهور کسانی را که در برابر ستم بیدادگران و دژخیمان بد کردار و رذل مقاومت می کنند و لب به شکوه نمی کشایند، نه تنها نکوهش نمی کنند و غیر قابل بخشش نمی خوانند، که حتی آن ها را در زمره قهرمانان و مردان با شهامت و به اصطلاح "تهمتنان" نیز به حساب می آورند.

چندی پیش پورتال "افغان جرمن - آنلاین" جلد سوم کتاب آقای "فرهود" به نام "جنایات حزبی ... " را نشر کرد. اگر مقاومت های آقای "فرهود" در ایام زندان در دوره حاکمیت خونخواران خلق و پرچم نابخشودنی باشد، این پورتال چه گفته آن کتاب را نشر کرد؟؟؟

چند موضوع دیگر:

- آیا بهتر نیست که به جای "اصطلاحات ایرانی را به دری تنظیم کنیم، نوشته می شد که اصطلاحات ایرانی را به دری معنی کنیم؟ اگر خانم "صالحه وهاب" توجه نموده باشد، تنظیم چیزی و معنی چیز دیگری است. آنچه برای مبتدی ها یا کسانی که به اصطلاحات ایرانی آشنائی ندارند مهم است، معنی آن اصطلاحات می باشد و این که منظور و مراد ایرانیان از آن اصطلاحات چه است!

- نوشتن معنی یا توضیح و بیان مفاهیم در فرهنگ چیزی نیست که با آن سرسری برخورد شود. توضیحات لازم در چنین مواردی باید با زبان عام فهم، ساده و به تمام معنی جامع و مانع و مشرح و مفصل باشد، زیرا کسانی که به فرهنگ زبان مراجعه می کنند بی آن هم مشکل زبان دارند. تدوین کنندگان فرهنگ ها باید مشکل آن ها را در نظر گرفته بکوشند به آن ها کمک کنند، نه این که خود با آوردن لغات نامتجانس و نامأنوس و دور از معنی یا متروک و مطرود و غامض مشکل دیگری برای آن ها خلق کنند.

- استعمال کلمه "دل آزارنده" - سطر ۲۰، صفحه اول مقاله "مژده..." - به جای صفت فاعلی "دل آزار"، حتی اگر درست هم باشد، چون نه زیباست، نه مروج، نه خوش آهنگ و سلیس، شائسته نیست. ذکر و نشر این صفت در فرهنگ، شاید برای این که صفتی از جمله صفات است، و داشته به کار آید، گناهی نباشد، اما در نوشته ها، چون تقریباً هیچ گاه به کار نمی رود، چنانچه تا امروز این صفت در هیچ نوشته ای دیده نشده است، کاری نیست که بتوان آن را توصیه کرد. استادان ما باید متوجه چنین سهل انگاری های شان باشند، زیرا چون استاد هستند، مردم فکر می کنند که وقتی استادی آن را به کار می برد، باید چیزی بکر و تازه و یا لغت نو و زیبا و جالبی باشد و ما هم مجاز هستیم آن را به کار ببریم؛ یا بهتر خواهد بود برای پختگی و زیبایی نوشته خود آن را به کار ببریم!

- کاربرد کلمه "ریشوی" به جای "ریشه نی" یا "ریشه ای" غلط فاحش و کفر مطلق است، به خصوص از یک استاد و کسی که مسؤول سرپرستی و تهیه فرهنگی است! در این جا لازم است برای آگاهی خانم "صالحه وهاب" گفته شود که مطابق قاعده زبان عربی تنها کلمات عربی را که حرف آخر آن "الف" باشد، وقتی به صفت نسبی تبدیل می کنیم، حرف "الف" را به "و" بدل ساخته بعد از "یاء" اضافه می کنیم؛ مانند: دنیا به دنیوی. موسا به موسوی. عیسا به عیسوی. سقا به سقوی... یا اسمای مکان را که به "ی" پایان می یابند، مانند "غزنی" به غزنوی و... ریشه، گذشته از این که لغت عربی نیست، تا حدی که من می دانم، نه حرف آخر آن "الف" است و نه اسم مکان می باشد!

و بالاخره کاربرد کلمه "توأمیت" در این عبارت: "تهیه شده توسط تیم توأمیت افغانی و آلمانی". بند ۲، صفحه اول، "مژده..."، قسمت چهارم، چه مفهومی را افاده می نماید؟ اگر منظور و مراد خانم "صالحه وهاب" از "تیم مشترک افغانی و آلمانی" باشد که توأمیت معنی مشترک را ندارد. صرف نظر از این خانم "صالحه وهاب" از استعمال کلمه مشترک در عبارت بالا چه بدی دیده است که به جای آن کلمه نچندان خوش آیند توأمیت را به کار برده اند؟ من این کلمه را با آن واحد های الفبا که خانم "صالحه وهاب" نوشته اند در دو یا سه فرهنگی که در اختیار دارم پیدا نکردم. در لغتنامه بزرگ دهخدا این کلمه "توأمیه" نوشته شده است و معنی آن مروراید و لؤلؤ است. زیر کلمه توأم اما، دهخدا معانی زیر را آورده است:

- بچه هم شکم. بچه دوگانه. همزاد.

- به شعر ذوقافیتین نیز اطلاق کنند.

- تیری از تیر های قمار.

- و...

هیچ یک از معانی بالا معنی "مشترک" را افاده نمی کند. تیم مذکور - افغان ها و آلمان ها - همزاد هم نیستند، زیرا هر کدام آن ها به گمان اغلب از مادر (و پدر) جدا هستند.

من می خواهم که خانم "صالحه وهاب" حداقل در همین یک مورد، بدون این که موضوع را به تمسخر و دشمنی و ضدیت و نمی دانم چه و چه با خود یا با پروژه تدوین فرهنگ ارتباط بدهند و از بحث اصولی و مستدل و روشنگرانه گریز نمایند، کمی روشنی بیندازند و به ما بگویند که معنی "توأمیت" در عبارت "تهیه شده توسط تیم توأمیت افغانی و آلمانی" چه می تواند باشد و چرا و چگونه و چه لازم که لغت های دری/فارسی بی غل و غش و مروج را مانده لغت های نامآلوف و از مد افتاده عربی را می خواهند زنده بسازند؟!

گفتن این سخن ضروری است، به تکرار، که من مخالف هیچ حرکت یا اقدام نیک فرهنگی یا هنری و سائر کار های سودمند و ماندگار در کشور نیستم، از چنین اقداماتی همیشه استقبال نموده و استقبال می کنم، اما وقتی می بینم که شخصی مسؤولیت کاری را به دوش دارد که از نظر نیرو و قابلیت فکری یا دانش مسلکی توان، استعداد یا استطاعت و صلاحیت انجام آن کار را ندارد، خود را مکلف می دانم که این نکته را اگر چه قبلاً نیز بار بار گفته باشم، باز هم خاطر نشان کنم که به توانایی های اشخاص توجه جدی شود، خصوصاً وقتی یک پروژه بسیار حساس است و پای نام و حیثیت یک کشور و یک ملت در میان باشد. هیچ کس حق ندارد حیثیت یک کشور و آبروی یک ملت را به بازی بگیرد. خیره سری در این امر در حالی که انسان های قابل، با استعداد، با استطاعت و با دانش مسلکی در کشور ما کم نیست، کاری نیست که بتوان بر آن صحنه گذاشت!

تهیه فرهنگ زبان، به خانم "صالحه وهاب" نیز از روی تجربه ثابت شده است که کار ساده ای نیست! کلمات یا لغات، گذشته از معنی لغوی و معنی اصطلاحی آن ها دارای اصل و ریشه و اشتقاق و ترکیب و تاریخ و رنگ و روح نیز هستند. یکی از نویسندگان صاحب نام غربی در یکی از کتاب هایش به کلمه "شوگر" اشاره کرده می نویسد که این کلمه انگلیسی از کلمه "سوکر" فرانسوی گرفته شده است که از زبان عربی به آن راه یافته و آنهم از زبان های دیگر - تا می رسد به لغتی در زبان سانسکریت - منشأ می گیرد.

- من اسم "بلخ" را در واژه یاب پیدا کردم. کسانی که این اسم را در آن فرهنگ - شاید بیشتر از دو صفحه - دیده یا خوانده اند می دانند که تدوین کنندگان لغتنامه دهخدا چقدر در این رابطه زحمت کشیده مواد جمع کرده اند. تنها کوتاهی که در این زمینه صورت گرفته است این است که بلخ افغانستان امروزی را یک شهر قلمداد کرده اند، در حالی که بلخ امروز نام یک ولایت است که مرکز آن شهر مزار شریف و آنچه به بلخ قدیم مربوط می شد امروز ولسوالی است از ولایت بلخ.

- نوشتن یا تدوین فرهنگی بدون نقص و معتبر به زبان دری/فارسی علاوه بر این که به آشنائی کامل به زبان عربی احتیاج دارد - چون با تخمینی که من نموده ام تقریباً نصفی از زبان ما را کلمات عربی و مشتقات آن ها تشکیل می دهد - به مطالعه زیاد و ذخیره وسیع و عظیمی از لغات و آشنائی کامل به معنی دقیق و تلفظ درست آن ها نیازمند است.

- زمان زیادی از سرودن شعری از خانم "صالحه وهاب" نمی گذرد که با گذاشتن کسره ای به زیر حرفی در یک لغت، شکل صحیح تلفظ آن را مخدوش ساخته بود. آن لغت را، بعد از این که چند نفر از جمله خود من بدان اعتراض نمودیم، تصحیح کردند. اشتباه رفع و لغت تصحیح شد، اما آن اشتباه که صورت گرفته بود، هنوز هم از خاطره ها محو نشده است! یک لغت را می شود به آسانی و بدون ضیاع وقت و سرمایه تصحیح و اصلاح کرد، اما اصلاح فرهنگ زبان با بیست - سی هزار لغت، یا بیشتر از آن، کار ساده ای نیست. بنابراین "نباید کلخ ماند و از آب گذشت!"

- می گویند "مارک توین" وقتی جوان بود می خواست با گاری یا به اصطلاح روس ها با "درشکه" از "میسوری به "نووادا" سفر کند. چون سفر طولانی و جا کم بود، مسافران تنها اجازه داشتند که غذا و آب آشامیدنی به قدر حداقل نیاز خود را با خود بگیرند، نه اشیای اضافی و غیرضروری، ولی مارک توین چون تصمیم داشت در یاد گرفتن لغت استاد شود، بر خود سخت گرفت و یک جلد فرهنگ بسیار قطور زبان را به جای مقداری غذا و آب آشامیدنی با خود گرفت تا از فرصتی که برایش ضمن سفر عاید شده بود، از روی آن فرهنگ لغت یاد بگیرد و به ذخیره لغات خود بیفزاید. نگارنده فکر می کند که برای کسانی که قصد تدوین فرهنگ زبان را دارند، لازم است، قبل از دادن مژده های پی در پی، یکی - دو فرهنگ قطور را انتخاب کنند و روزانه یک تعداد از لغت های جدید را با معانی مختلف، خصوصیت های دستوری، ریشه، مشتقات، خاستگاه و... آن ها از بر کنند. بدون این کار، و به اصطلاح بی گذار به آب زدن، نتیجه اش این خواهد شد که ما را آب ببرد و هم از زاغ بمانیم و هم از رزاق، صرف نظر از این که برخی انسان ها به ریش ما هم خواهند خندید!

- نکته ضروری و آخری این که وجود کلمات ثقیل عربی، کلمات مرده و از رواج افتاده یا کهنه و نامأنوس در فرهنگ زبان، آنهم به خاطر این که ما را در خواندن کتاب های کهنه ای که دارای کلمات پر تکلف و غلیظ عربی هستند کمک می کنند، شاید لازمی باشند، ولی در نوشته هایی که امروز به شیوه های ساده و عام فهم و بیشتر با کلمات دری/فارسی و شیوه نگارش جدید تحریر می شود و نوقی برای عربی ساختن نوشته ها باقی نمانده است، بهتر است از استفاده آن ها اجتناب شود. این کار به جوانان و آنانی کمک شایانی است که تعلیمات مسلکی زبان و ادبیات ندیده اند، مخصوصاً به جوانانی که در خارج از کشور زندگی می کنند و به فرهنگ زبان دری/فارسی دسترسی ندارند.

۲۰۱۵/۰۶/۲۸